

سیر شناخت از اسطوره به دین و علم

نادر نورزائی

هایدلبرگ ، دسامبر 2014

روح نو بین در تن حرف کهن

درمقامی زهر و درجائی دوا

آب حیوان خوان مخوان این را سخن

درمقامی کفـــر و درجائی روا

مولانای بلخ

یونانیان باستان به اسطوره میتوس Mythos می گفتند و میتوس کلمه است و کلمه ای بیان شده موثر است. تاثیر کلمه به همان اندازه با قدرت است که شخص بیان کننده آن. کلمات رئیس قوم ، جادوگر و کاهن موثر تر است و هرچه متکلم از جایگاه اجتماعی ، مذهبی و سیاسی بالاتری برخوردار باشد کلمه اش هم "معنا" دار تر است. قدرت کلمه ای کسی نا محدود است که به نام خدا معروف است.

تاثیر کلمه ای با قدرت درجه‌بندی غیر علمی یک عمل جادویی است. این زبان است که جهان بیرونی و درونی را به هم ارتباط می دهد. بوسیله زبان انسان جهان خارج و درون اش را که اول شکل بی نظمی و "تاریکی" را دارد شکل می دهد و از هم متمایز می سازد (انجیل ، سفر پیدایش ، آیه: 4-3). زبان با متمایز نمودن جهان پیوسته نظمی را بوجود می آورد و در مقابل اش قرار می گیرد. برای اینکه فضایی برای زندگی خلق کند ، انسان اول باید در تاریکی روشنائی را بیاورد تا اشیاء را بتواند از هم متمایز نماید. در آن صورت است که اشیاء شکل می گیرند و نظمی در آنها بوجود می آید. این نظم اول از محیط زندگی انسان شروع می شود که مرکز کیهان اش را تشکیل می دهد و همان خانه و منطقه ای مسکونی اش را شامل می شود. تسلط و نظم دهی بر جهان خارج ، که هنوز شکل غیر متمایز و تاریک را دارد ، بوسیله زبان از ظواهر طبیعت شروع می شود مانند طلوع و غروب آفتاب. نام نهادن بر اشیاء و متمایز نمودن آنها از هم به معنای تحدید شیء ای از یک جهان نامعین است و بدینوسیله عملی جادویی است و به معنای بوجود آوردن آن شیء است که فورم و گوهر خود را داراست و از فردیتی برخوردار است. همزمان با این عمل محور مختصات زمان و مکان ظهور می کند و نام نهاده شده را در شبکه اش قید می نماید. این نظم که یونانیان به آن کوزموس Cosmos می گفتند از بی نظمی اولیه بوجود می آید.

نظم بوجود آمده با سیر زمان بسط پیدا می کند و اشیای بیشتری از حوزه های متفاوت زندگی انسان را در شبکه اش ثبت می کند. محور مختصات این نظم همان مرکز است. نظم دهی عملی مناسکی است که چیزی را که جهان می نامیم تاسیس می کند. جامعه ای انسانی که در این نظم زندگی می کند خود را ناف و مرکز جهان می پندارد. این جهانی طبیعی و اجتماعی است که محل زندگی کسانی است که خود را "انسان" می نامند.

این نظم را انسانها طوری تصور می کنند که در شروع زمان بوسیله ای موجودی جاذب و ترس آور بوجود آمده است و روایتی از این ظهور را حکایت می کنند. این نظم که متداوم از طرف بی نظمی احاطه شده است در خطر است و باید نوبه به نوبه بازسازی شود. این بازسازی با تکرار کلمات اولیه که این نظم را بوجود آورده است باید دوباره احیا شود و چون کلمه خاصیت جادویی دارد ، با هر از بر خوانی جادوی کلمات نظم را احیا می کند و تحکیم می بخشد. حکایتی که چنین خاصیتی را داراست برای انسانهای اولیه قصه ای است که حقیقت دارد و نام اش میتوس یا اسطوره است. اسطوره اساس نظم (کیهان) است و کیهان اساس اسطوره. بدین گونه از آغاز اسطوره ، پیدایش نظم (کیهان) و مناسک نظم دهی یکی اند. اگر از انسان اسطوره ای مشروعیت حقیقت اسطوره ای را بپرسیم نباید انتظار استدلال منطقی – عقلانی را داشته باشیم. بلکه به احتمال قوی مخاطب خواهد گفت : پدران و پدراکلان های ما می گویند ... و یا اینکه می گویند: این حقیقت است برای اینکه می گویند که چنین است ...

اسطوره تنها از تکوین جهان صحبت نمی کند بلکه از همه ای وقایع اولیه که واقع شده اند حکایت دارد. در پهلوی موجودات خدا گونه و خدایان متعدد ، تمام رسم و رواج ها و مناسک از همان اول سرچشمه می گیرند. این مناسک شامل تأمین معیشت مانند شکار ، زراعت روی زمین ، ماهی گیری و غیره اند. مناسک تقسیم بندی زندگی انسان مانند تولد ، عروسی ،

مرگ و به خاک سپاری و همچنین مراسم شفا و مریضی ، جنگ ، بسط حوزه محیط زیست ، انتخاب رئیس قبیله و غیره را سامان می دهند.

اسطوره که حامل قدرت است همزمان مقدس می باشد و تازمانیکه تقدس اش را ازدست نداده است ، زمان اجرای آن ، مکان اجرای آن ، محتوا و فورم آن باید ثابت بماند و ازدستبرد حفظ شود و به همین علت تابوست. شروع کیهان فقط طوری است که اسطوره می گوید و نه طور دیگری! چون اسطوره کلمه است و کلمه قدرت جادویی دارد تابو است تا با ازبرخوانی اش نظم جهان برهم نخورد. با ازبرخوانی هر آنچه دراول واقع شده واقع می شود و نظم جهان از نو احیا می گردد. مناسک ریشه ای عمیق در ضمیر انسان دارد و سمبولی است برای رفتاری که درکل غریزی است و در شرایط معینی انسان به آنها مبادرت می ورزد و بیان معنا داری از رابطه ای انسان با نظم جهانی است. اسطوره به مناسبتی معین و درچوکات مناسکی معین با درنظر داشت نوع بازخوانی ازبرخوانی می شود ، خوانده می شود و یا به نمایش گذاشته می شود (رقص ، نمایش درامه ای). ازبرخوانی از شکلی وزن ، قافیه و ریتم برخوردار است واکثر همراه با طبل و دهل همراه است. موسیقی قدرت کلام را تقویت می بخشد. ازطرفی هارمونی روی سامعین تاثیر دارد و ازطرف دیگر ریتم موثر واقع می شود. ریتم تکرار است و تکرار به معنای تجمع نیرو است. ریتم مهار کنند ای نوای موسیقی است و بدینوسیله کیهان را به شکل غیر مادی نظم می دهد. بدینصورت قرائت اسطوره کاملاً امری مقدس است و بسته به زمان و مکانی مقدس است و نیاز به شخصی مقدس دارد تا آنرا اجرا نماید.

کنش انسانهایی که اسطوره را از بر می خوانند ، آنرا با آواز می خوانند و یا آنرا بوسیله رقص به نمایش می آورند عملی خلق کنند است. مجریان مناسک اسطوره ای درکار اولیه خدایان شرکت می کنند و اسطوره را تجربه می کنند و ازحالت عادی روزمره ای شان بیرون می آیند و استعلاء می یابند. به همین دلیل اسطوره و آنهایی که اسطوره را اجرا می کنند (می خوانند ، می رقصند ...) تابو اند. اسطوره ها همیشه به مناسبت هایی معین پیوند دارند. اسطوره سال نو تنها در جشن سال نو باید اجرا شود. همچنین اسطوره هایی اند که تنها در شب و یا فصلی معینی ازسال به نمایش می آیند و درمکان های معین. از تحریف کلمات و یا حرکات غیر مجاز باید پرهیز شود که می توانند تاثیر معکوس داشته باشند.

اسطوره ها ضرورتاً دانش عمومی نیستند و فقط گروهی معین به آنها دسترسی دارند. این گروه شامل بزرگسالان یک قوم اند و یا فقط زنان گروه از آنها آگاه اند و بعضی اوقات **شامان** ها (کاهن هایی که با ارواح ارتباط می گیرند) به آنها دسترسی دارند. اسطوره ها طوریکه در بالا ذکر اش رفت نه تنها ازبرخوانده می شوند بلکه به نمایش هم گذاشته می شوند. ازبرخوانی شامل حرکات صورت می باشد و یا نوسان صدا را همراه دارد و می تواند با پوشیدن لباسی مخصوص هم توأم باشد. از این بازی ها آئین دینی بروز می کنند. این بازی ها نه تنها تقلید از شخص اجرا کننده ای اسطوره است بلکه شامل رفتار و کنش اش هم می شود و به مثابه بازسازی وقایع اولیه است و اجرا کننده ها به یک سهم گیری عرفانی و رمزی دسترسی پیدا می کنند. گنیشگر آن چیزی است که به نمایش می گذارد مثلاً خدائی را که تمثیل می کند. عمل اش همان عمل اولیه است. لباس ها ی مبدل ، نقاب ها و اشارات و حرکات کنشگر را متحول می کند و شخصیتی دیگر براو مستولی شده است و او آن شخصیت را به نمایش می گذارد. از آنجائیکه ترسیم کننده و ترسیم شوند هردو واقعیت و حقیقت اند ، این جریان احیا و بازسازی وقایع اولیه است.

جریان اسطوره در چنگال منجمد منطق قرار ندارد و از "منطقی" عاطفی - ارادی پیروی می کند و همیشه معنا دار است. خود اسطوره مانند وقایعی که از آن حکایت می کند یک واقعه است و باید همانطور قبول شود. اسطوره در بین یک قوم با خواص ذهنی معین اش ظهور می کند و درچوکات شرایط زندگی قوم روایت کننده معنا دارد. یعنی محتوای معنایی آن تا آن زمانی حفظ می شود که در آن محیطی که رشد کرده بماند. زمانیکه یک قوم به اثر مهاجرت ، امتزاج با دیگر اقوام ، فتح شدن بدست آنها و یا اتحاد چند قوم تغییر کند ، اسطوره اش دیگر آئینه ای برای جهان نوین اش نیست. چونکه نظمی که آن قوم درست کرده بود دیگر به شکل اولیه اش وجود ندارد و لذا اسطوره اش هم دیگر انعکاس آن نظم نیست و به حکایتی مبدل می شود.

در این حالت اسطوره باید با درنظر داشت شرایط نو تعدیل شود و بدینوسیله اسطوره بخشی از حقیقت اش را حفظ می کند. (مانند ککچیکول ها ، مردمی از مایا ها در گواتیمالا که بعد از ورود به زندگی زراعتی زندگی کوچی گری قبلی شان خاصیت مثبت اش را ازدست داد و به "شب" یا "بی نظمی" مبدل شد)

در طول زمان وبا تغییرات محیطی وشناختی اسطوره خالیگانهائی پیدا می کند و زمانی دیگر اسطوره با محتواهای نوی پر نمی شود وجایش را اسطوره جدیدی می گیرد که مناسب شرایط تغییر یافته باشد. اسطوره پیشین به حکایتی مبدل می شود که بدون تعهد روایت می شود و خاصیت خلاقیت اش را ازدست داده است. مثال آن تغییر جهان بینی اسطوره ای به جهان بینی میخانیکی – طبیعی در فلسفه ای فیلسوفان قبل سقراطی دریونان می باشد. باوجودیکه اسطوره در شکل اش شناخته شده می ماند و حکایت می شود ولی دیگر تابو نیست و قدرت جادوئی اش را ازدست می دهد و فقط به روایتی از وقایع جهانی دور مبدل شده است و نه تنها موثریت اش را بلکه حقیقت اش را نیز ازدست داده است.

بهترین مثال آنچه در بالا ذکر اش رفت اسطوره های یونان باستان اند. اسطوره هائی که خاصیت تابوئی شان را ازدست داده اند و از قدرت جادوئی و خلاق شان تهی شده اند. طوریکه ذکر اش رفت ، اسطوره در خود سه عنصر بوطیقائی را جمع کرده است: شعر بزمی و غزل ، شعر حماسی و هنر نمایشی. از این عناصر اشکال هنر بروز می کنند. ترانه و آهنگ ، سرود ملی ، دعا و شعر اشکالی اند که از عنصر بزمی ریشه می گیرند. حماسه ، رومان و قصه های قهرمانان از عنصر حماسی مشتق می شوند. نمایشنامه های مذهبی که موسیقی ، خواندن ، رقص ، تصویر ، وازبرخوانی را در خود جمع می کنند از عنصر نمایشی اسطوره ریشه می گیرند (نمایش آئینی **هوروس** و **وست** در مصر باستان. **هوروس** به شکل باز ، شاهین ویا انسان با سر شاهین است و حافظ مصر. مادرش ایسیس به او توصیه می کند که به مقابل ست که خدای دشت و صحراست و پدرش **اوسیریس** را کشته مبارزه نماید. او جنگ هائی با ست دارد نه تنها که انتقام پدر را بگیرد بلکه برای اینکه حاکم مشروع مصر را تعیین کند. ست حامی مصر علیا بود و **هوروس** حافظ مصر سفلی. جنگ بین شان بی نتیجه ماند تا اینکه خدایان با **هوروس** همراه شدند. در این جنگ ست یک خایه اش را ازدست داد و به همین دلیل دشت و صحرا بی آب و علف است و **هوروس** چشم چپ اش را ازدست داد و بوسیله خدای ماه چشم جدیدی گرفت و به همین دلیل ماه ضعیف تر از آفتاب است چونکه **هوروس** خدای آسمان است و آفتاب و مهتاب چشمان اش اند.) طوریکه دیدیم ، اسطوره در مراحل بعدی از وقایعی صحبت می کند ولی قدرت اسطوره ای اش را ازدست داده و دیگر اسطوره به مفهوم اصلی اش نیست و بلاخره درامه و نمایش کاملاً ناسوتی می شود و به شکل نمایشنامه درمی آید.

خواندن ها ، نمایشنامه ها و حماسه ها بسط ، نوآوری ، تعدیل وادامه ای جهان اسطوره ای اند. چون دیگر قدرت جادوئی شان را ازدست داده اند ، در طول زمان پر وبال و شاخ و برگ هائی به آنها اضافه می شوند و هر کس می تواند آنها را برای تفریح حکایت کند و بدینوسیله از نگاه مفهوم اولیه اسطوره بی معنا می شوند. این نوع حکایت ها را بیشتر ملت ها قصه های غیر حقیقی می خوانند و مجموعه شان همان باقیمانده های اسطوره ها اند و شامل اسطوره های بی معنای اقوام می شوند. اسطوره و اسطوره شناسی هر دو مربوط نظم جهان و کیهان اند. اسطوره کیهان را خلق می کند و اسطوره شناسی توصیفی از آن است. اولیه تابو و پیری از اتهام است و دومی در دهان مردم عوام است و بدست شاعر می تواند به شکوفه های رنگین ویا شگفت انگیز مبدل شود.

علمای دین با الهیات شان دست به سیستماتیک نمودن اسطوره شناسی می زنند و کوشش می کنند که به آن یک نظم منطقی بدهند و بدینوسیله نوع مشروع را از نوع مردمی ویا جعلی متمایز کنند. ولی چه نوع عملکردی علمای دین و چه نوع تخیلی مردمی به هر دو صورت اینها قصه های غلط باقی می مانند و اسطوره شناسی اند. گذار از اسطوره به اسطوره شناسی در حقیقت گذار از آئین دینی به یک روایت نمایشی است.

آئین و مراسم دینی رابطه معنا دار انسان به کیهان است و به اسطوره رابطه نزدیکی دارد. در این صورت مراسم دینی به نمایش گذاری جریان اسطوره است. کنش مراسمی در طول زمان به اسطوره مبدل می شود که آنرا به شکلی تثبیت می کند. در این آئین و اسطوره تمام جریان اجتماعی افاده می شود و در لباس کلام درمی آید. در جریان آئین و مراسم مسلمات و بدیهیات روزمره از آن حالت بیرون می شوند و آگاهانه در مرکز توجه قرار میگیرند. نظمی که بدینوسیله بوجود می آید مانند اسطوره “حقیقت” دارد. و نیرو و موثریت آن شکل دهنده واقعیت است. آئین و مراسم و جشن زندگی را در سطحی بلند تر ارتقا می بخشد و انسانها را در یک واحد کلی ادغام می نماید. آنها در جریان تقدس قرار می گیرند و تجربه عاطفی برای شان ممکن می شود چه با شنیدن روایت اسطوره ، چه با شرکت در بازی های آئینی ، در رقص و در خوردن و نوشیدن. طوریکه اسطوره به اسطوره شناسی تغییر شکل می دهد و حقیقت اش را ازدست می دهد ، آئین و مراسم هم مبدل به جشن های ناسوتی می شوند.

قوانین تفکر جادویی

1. ما در طبیعت همیشه طرح‌ها و نقش‌ها را مشاهده می‌کنیم مانند دیدن چهره‌ها در ابرها و یا تصور صور فلکی در آسمانها. مغز ما طوری طراحی شده که باید به داده‌های حسی شکلی بدهد و آنرا در طرحواره‌های قبلی جا بجا نماید.
2. ما تمایل داریم اشیاء را انسانگونه ببینیم. از نگاه تطوری بهتر است سنگی را خیال خرس کنیم تا بر عکس آن.
3. خواص انسانی به مظاهر طبیعت دادن یکی از عناصر مهم تفکر جان‌پنداری حجر قدیم و انسان "وحشی" است. تمایل یکطرفه‌ی ما در نسبت دادن قصدمندی به اشیاء بیرونی نوعی از انسان‌گونه دیدن است.
4. باورهای سایه‌ای ما را همیشه همراهی می‌کنند. مانند زندگی کردن با حیوانی پرشده و بی‌جان. از دست دادن اش احساس خوبی نخواهیم داشت اگر مجبور شویم لباس شخصی آدم کش و جانی را بپوشیم.
5. حیوانات خانه‌گی و دیدگران: ما اشیاء بی‌جان را جاندار تصور می‌کنیم و یا به حیوانات زنده نسبت هوش بیشتر را می‌دهیم. دریکی از شفاخانه‌های سربازان برگشته از خدمت در آمریکا یک **روبات** به ارزش 6000 دلار هم صحبت آنهاست. با وجودیکه آنها می‌دانند که این یک ماشین است ولی با وجود این آنها از صحبت اش لذت می‌برند و وقتی با او صحبت می‌کنند احساس راحتی می‌نمایند.
6. تفکر جادویی در همه‌ای ما وجود دارد. در آمریکا 16 فی صد از مردم به تئوری تطور داروینی باور دارند. باورهای مسلم و شهودی را مورد سوال قرار دادن مبنای تفکر علمی است.
7. ادراک نادرست از جهان بیرونی و تفکر "خرافات" یکی دیگر از عناصر تفکر جادویی است. مثلاً اگر بعد از اینکه ما کاری انجام می‌دهیم فوراً واقعه‌ای صورت گیرد فکر می‌کنیم به هم ارتباط دارند. اشتباه بعد از آن به خاطر آن (post hoc ergo propter hoc) یکی از آنها می‌باشد. همبستگی در رویدادها را به حیث علت و معلول دیدن مثال دیگری است.

نقش زبان در اسطوره

زبان فورم نمادینی است که سه عملکرد فورم‌های نمادین را در خود جمع نموده است. عملکردهای فورم‌های نمادین یعنی بیان، ترسیم و معنا در زبان به شکل جمع ابعاد حسانی، تمثیلی و مفهومی در می‌آیند. بیان شامل جلوه‌های سیمائی یعنی جلوه دینامیک صورت است. ترسیم عملکرد تمثیلی است که بوسیله آن نام‌گذاری زبانی به طور عملی به جهان نسبت داده می‌شود و معنا دار می‌گردد. معنا شکل نمادین و مجرد است که از دو عملکرد دیگر مجزا است یعنی نظریه‌های انتزائی به اساس منطق و ریاضی. اسطوره و زبان رابطه‌ای تنگاتنگ دارند. در تفکر اسطوره‌ای کلمه و اثر با هم انطباق دارند. انسان موثریت زبان در زندگی اجتماعی را به موثریت اش در جهان طبیعی انتقال می‌دهد. کلمه به فورمول جادویی مبدل می‌شود تا روی طبیعت اثرگذار باشد. زمانیکه زبان روی طبیعت اثری نکرد رابطه زبان و واقعیت تغییر می‌کند و عملکرد جادویی زبان به عملکرد معنائی مبدل می‌شود. در این زمان است که زبان به **لوگاس** برای یونانیان باستان تبدیل می‌شود و از آن انتظار می‌رود که حقیقت کیهانی را منعکس کند.

این انتظار از زبان در زمان سوفسطائیان مورد سؤال قرار می‌گیرد که انسان را درمرکز کیهان قرار میدادند. گفته‌ی **پروتوگراس** معروف است که می‌گفت: معیار همه‌ای اشیاء انسان است. بدینوسیله حیثیت کلمه به مثابه منعکس‌کننده حقیقت از بین می‌رود و فقط به حیث یک ابزار عملی از آن استفاده می‌شود. علمی که این ابزار درمرکز اش قرار دارد **ریتوریک** و یا فصاحت و بلاغت است که در آن مناقشه‌ها روی صحت و حقیقت منتفی می‌شوند. انتقال ایده‌ها درمرکز **ریتوریک** قرار ندارد بلکه بوسیله هیجان و احساس باید انسانها را راضی کنیم که کاری انجام دهند که ما می‌خواهیم.

عملکرد تفکر جادویی در اسطوره ودین

اسطوره قدیمی ترین فورم نمادین فهم و تقسیم بندی جهان است. اسطوره بنیادی ترین فورم نمادین است که دیگر فورم ها از آن نشئت می کنند. ادراک اسطوره ئی جهان رنگ احساسی و عاطفی دارد و به همین علت این ادراک نه عینی بلکه سیمائی است. اشیاء در جهان صاحب چهره اند و وقایع بلاواسطه انسانها را مخاطب قرار میدهند. جهان نمایشی بزرگ از کارزار نیرو های متضاد و جاندار است. کیفیت عاطفی اشیاء جزء جدا ناپذیر آنهاست و در فرهنگ های غیر اسطوره ای هم از اهمیتی برخوردار است. وحدت احساس است که به جهان اسطوره ای نظم و اتساق می دهد. جهان بینی اسطوره ترکیبی است که از مرز های نباتات ، حیوانات و انسانها فرا تر می رود و زندگی را به حیث یک جریان کل و به هم پیوسته می پندارد. این جهان نه وجه عملی و نه نظری دارد بلکه جهانی همدل و همبسته است و مینا اش احساس وحدت با طبیعت است. مرگ در این جهان کمتر مشکل زا ست چون فرد به همبستگی همه ای زندگی به مثابه جریانی نا متناهی تکیه می کند. اسطوره منشاء تمامیت فرهنگ انسانی است. در اسطوره است که برای اولین بار جهان نا متمایز فورم می گیرد و تثبیت می شود و از احساس یک اثر بوجود می آید. جهانی برای خود که انسان با او رابطه برقرار می کند و به مقابل اش می ایستد. در این جریان تمایزی بین من فردی و مای گروهی بروزی کند.

در جریان دوگانه ای عینی سازی یعنی تمایز اشیاء از هم و تمایز فرد از گروه (یعنی اسطوره احساس عینی شده است که به مقابل انسان قرار می گیرد) اسطوره قدرت بلا واسطه ای احساسات را از آنها می گیرد ولی همزمان خود را از اید می سازد. عینی سازی جهت عمده رشد فرهنگ است.

تفکر اسطوره ای را می توانیم تفکر این همانی بخوانیم. تصویر و شیء یکی اند و با هم انطباق دارند. در جریان مناسک اسطوره ای کسی که در حال نمایش رقص است خودش "خدا" است. جهان نه زمینه و نه پیش نما دارد و همه ای اشیاء درهم تنیده اند و روی هم اثر می گذارند. کلمه هم تنها اشیاء را نام گذاری نمی کند بلکه روی جهان بوسیله فورمول جادویی اثر مستقیم دارد.

گذار از اسطوره به دین منجر به تغییر تفکر این همانی به تفکر تمایز و فرقی می شود. با تمایز و فرقی تجارب و پیش آمد ها عینی می شوند و به حیث اشیاء به مقابل انسان قرار می گیرند. در این جا انسان می تواند با آنها رابطه برقرار نماید و به مقابل آنها بی دفاع نیست. امکان رابطه برقرار کردن با اشیاء عینی مبنای تشکیل شخصیت فردی است. جریان عینی سازی عملی نظری-بازتابی نیست بلکه ریشه در کنش و پراتیک انسان دارد. سه فورم کنشی این تمایز را ممکن می کنند:

1. ابزار: ابزار واسطه بین اراده و هدف است و بدینوسیله هردو را عینی می سازد. این بُعد بوسیله عملکرد زبان عینی سازی زبانی می شود.
2. زبان: زبان دیگر قدرت جادویی ندارد و خالق نیست بلکه فقط اشیاء را اسم گذاری می کند
3. هنر مجسمه سازی: ترسیم خدایان بوسیله تندیس ها و آشکار شدن بدن آنها انسان را نیز قادر می سازد که تنانه بودن فردی خود اش را تجربه کند. شعر و روایت به انسان این امکان را می دهد که خود را فاعل در قصه ای تجربه نماید.

بدینصورت مجزا شدن دین از اسطوره به خودی خود انجام نمی شود بلکه نیاز به واسطه هائی که در بالا ذکر شد را دارد. این مجزا شدن به مبنای پراتیک انسان با نمادین شدن تثبیت می شود و به فورم تفکر ذهنی درمی آید. خصوصیات گذار از اسطوره به دین شامل گذار از بلاواسطه به با واسطه ، گذار از جلوه به بازنمائی ، گذار از خدا گونه به خدای شخصی که به مقابل ما قرار دارد ، گذار از حضور به غیب و گذار از تاثیرگذاری مستقیم به اشاره و نمایش است. اگر جهان بینی اسطوره ای انسان را جزئی از یک کل به هم پیوسته تصویری کرد در تصور دینی او شریک خداست. با این رابطه شخصی مسائلی مانند به رسمیت شناسی ، مسئولیت ، وظیفه و خدمت با اهمیت می شوند یعنی مسئله اخلاق و روش اخلاقی مطرح است. مشکلی که در این جریان خلق می شود این است که از یک سو اخلاقیات دینی عمومی بودن احساس و همبستگی با کل را توصیه می کند و از سوی دیگر عینی سازی و تمایز آگاهی از فردیت خودی را بارز می سازد و متناهیات انسان را آشکار می کند. رابطه اخلاقی فردیت و عمومیت باعث این می شود که دین از فرد بخواهد به حیث شخصیت خود مختار متوجه خیر باشد.

مراحل اکتساب های شناختی را می توان در ابعاد عینی سازی و مرکز گریزی (مهارت بازی کردن نقش دیگری) بازسازی نمود. مراحل طرح ریزی از جهان بیرونی وعلیت و نوع تفکر و اخلاقیات را درگذار از اسطوره ودین به علم مدرن وپسا مدرن می توان به طور ذیل جمع بندی نمود:

حجرقدیم

- تفکر قبل - علی جان پنداری
- تفکر جان پندارانه
- ادیده ئولوژی عمل به مثل مشخص
- اخلاقیات پیش قراردادی

حجر جدید و تمدن های اولیه

- تفکر قبل - علی تحلیلی
- تفکر اسطوره ای
- ایده ئولوژی اصل ونسب
- اخلاقیات قراردادی

تمدن های پیشرفته و شروع مدرنیته

- تفکر علی - وجودی
- تفکر مذهبی
- نظریه سیاسی دولت

مدرنیته وپسا مدرنیته

- تفکر علمی
- بازتابش ذهنی
- ایده ئولوژی بورژوازی

شرح چند مفهوم که دربالا ذکر شان رفت

اخلاقیات پیش قراردادی: درچوکات نظریه لارنس کولبرگ درباره ای رشد اخلاق دراطفال (2 تا 7 ساله گی) در دو مرحله ترسیم شده است. دراین مراحل طفل به قواعد فرهنگی و خوب و بد توجه دارد ولی این کلمات را یا درچوکات تبعات فیزیکی آنها ویا در چوکات تبعات لذت جویانه ای آنها تعبیر می کند ویا با رابطه به قدرت کسانی که این قواعد را اعلام می کنند.

مرحله اول جزا واطاعت: تبعات فیزیکی یک عمل تعیین کننده خیر وشر اش می باشد بدون درنظرداشت معنای انسانی ویا ارزش این تبعات. گریز از مجازات و اطاعت از قدرت برای خودشان ارزش دارند بدون ارتباط به نظم اخلاقی اند که به حیث اصول قبول شده باشند.

مرحله دوم ابزاری ونسبی: عمل دُرست آن عملی است که نیاز های ما را برآورده سازد وگاهی هم نیاز های دیگران را. روابط انسانی مانند روابط در بازار اند یعنی عناصری از منافع متقابل ، عدالت وشراکت وجود دارند ولی همیشه نوع فیزیکی عملی

را دارا می باشند. رابطه تقابل از نوع معامله به مثل است: تو برای من الف را انجام ده و من برای تو با را انجام می دهم و نه مبنی بر عدالت ، وفاداری و اظهار امتنان کردن.

اخلاقیات قراردادی: در نظریه لارنس کولبرگ (7 تا 11 ساله گی) هم شامل دو مرحله است. در این مراحل توقعات فامیل ، گروه ویا ملت برای خود ازارزش برخوردار می شوند بی تفاوت به تبعات بلاواسطه ای آنها. نگرش طفل در این مراحل نه تنها همبرنگی با جماعت است بلکه وفاداری به نظم وتوجیه آن وحفظ از آن وحمايت از گروهی است که به آن سروکار دارد.

مرحله اول یا نگاه پسر خوب ودختر خوب: رفتار خوب آن است که دیگران را خوشحال کند و از طرف آنها پسند وتصویب شود. همبرنگی با دیگران وباور های کلیشه ای دراینکه چه چیزی "طبیعی وبديهی" است نقش بزرگی بازی می کند. رفتار اغلب بواسطه هدف ونیت تعبیر می شود یعنی می گوئیم " اونیت اش خوب است " ما با آدم "خوب" بودن تصویب وتصدیق دیگران را بدست می آوریم.

مرحله دوم یا نگاه نظم وقانون: توجه به اقتدار وحفظ نظم اجتماعی جهت عمده این مرحله است. رفتار خوب به معنای انجام وظیفه ، احترام به اقتدار وحفظ نظم اجتماعی به حیث ارزشی برای خودش برجسته می شود.

مرکزگرایی: در نظریه رشد شناختی اطفال در مرحله قبل عملیاتی ، پیازه ، روانشناس سوپسی ویکی از بزرگان روانشناسی شناخت ، توجه به مرکز به معنای این است که طفل یکی ازجوه یک رویداد را گرفته رویش تمرکز می کند ونمی تواند متوجه وجوه دیگره قضیه شود. یعنی طفل در این مرحله از رشد شناختی ، همه ای رویداد ها را از منظر خود می بیند ونقطه نظر دیگران را نمی تواند در محاسبات اش وارد سازد. بارشد بیشتر طفل در مرحله ای عملیاتی 7-11 سالگی او قادری می شود که اشیاء را از نظر دیگران مورد توجه قرار دهد ومی تواند رولی دیگری غیر از خود را بازی کند. هرچه انسان بتواند مرکز گریز شود به همان اندازه قادری می شود عینیات را به حیث چیزی مجزا از خود وامیال خود قبول کند. از نگاه روانکاوی ، طفل به مرحله تمایز کامل خود وموضوع رسیده است واز خود وموضوع تصویری روشن ومجزا ازم با نیاز ها وارزش های متفاوت بدست آورده است.

تفکر قبل – علی جان پنداری: این نوع تفکر مربوط حجر قدیم است. زمانیکه انسانهای اولیه همه ظواهر طبیعت را جاندار می پنداشتند وهنوز به مفهوم علت دست نیافته بودند. مانند اطفال که اول فکر می کنند که جهان چیزی جز کنش شان نیست. تا دو سالگی طول می کشد تا آنها علت را چیزی سواي رفتار خویش بدانند واز اثر به مؤثر واز مؤثر به اثر استنباط کنند.

تفکر قبل – علی تحلیلی: انسان در این مرحله تا اندازه خود را از طبیعت متمایز نموده ، ولی هنوز علت به مفهوم روابط عینی بین جریان های طبیعی جا نیافته است. خدایان ، غول ها ، جند پوری وغیره در جریان ها دخالت می کنند. دعا واستخاره وغیره نیز به کار گرفته می شوند.

تفکر علی – وجودی: این نوع تفکر ومفهوم سازی از علت با شروع علم مدرن بوجود می آید. در این مرحله انسان به عینیت جهان خارج باور پیدا می کند و تصور می کند که این جهان از نظم ورابطه علت ومعلوم برخوردار است وبا دانش به علت ها ومکانیزم ها ، انسان می تواند از طبیعت به نفع خود استفاده نماید ویا حتی طبیعت را کنترل کند. در واقع اینجینیر با استفاده از قوانین طبیعت می تواند طبیعت را دیگر گون کند.

تفکر علمی: این نوع تفکر مربوط به علم مدرن می شود که مفهوم علت را هم مورد سؤال قرار می دهد وتکیه بر زبان های مصنوعی از نوع ریاضیات دارد. تصور این است که علم هم روایتی بیش نیست. مثال اش مقایسه روایت اسطوره ای از خلقت جهان با روایت کیهان شناسی مدرن از پیدایش جهان بانفجار بزرگ ، خلقت زمین ، تطور تصادفی وبه وجود آمدن حیات ، نظریه داروینی از تطور حیوانات به اساس جهش های جنتیک وانتخاب طبیعی است. در فیزیک مدرن جهان دوباره جادویی می شود وما شاهد جریان هائی ایم که به منطق عادی قابل فهم نیستند وریاضیات این جهان هم جبری نه بلکه احتمالی اند. بهترین مثال درهم تنیدگی کوانتومی در فیزیک کوانتوم است.

پایان